



من درد مشترکم مرا فریاد کن

کنگره نویسندگان آلمان (اینترلیت)،
 ماه پیش، با موضوع "جهان سوم، جهان ما"
 به دردها و رنجهای جهان سوم، از زبان
 نویسندگان و شاعران پرداخت. احمد شاملو
 که از ایران در این کنگره شرکت هست،
 سخنرانی خود را زیر عنوان "من درد مشترکم،
 مرا فریاد کن" ایراد کرد. این "من" همان
 من نوعی جهان سوم است و "درد مشترک"
 همان رنج استثمار و فقر و کم فرهنگی رایج در
 جهان سوم. جهان سوم که البته مرزهای
 جغرافیایی معینی ندارد و کودکان فقیر "سان
 ست پارک نیویورک" در قلب جهان پیشرفته
 و ثروتمند نیز پاره‌ای از آنند.

اجازه بدهید نخست سیاست بی‌دریغ را با فشردن صمیمانه دست‌هایی که چنین با نگرانی از پشت حصارهای رفاه و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کنم و آنگاه، پیش از سخن گفتن از مسائل جهان سوم به حضور هولناک واپس ماندگی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه‌پرستی حاضر در قلب وحاشیه شهرهای بزرگ سراسر جهان اشاره کنم که به ویژه ترم "جهان سوم" را مخدوش می‌کند. یعنی بر میلیون‌ها نفر انسان تیره‌روزی انگشت بگذارم که درون لوله‌های سیمانی، زیر پل‌ها، در حلبی‌آبادها یا به سادگی در حاشیه خیابان‌ها می‌لولند و از آفتاب سوزان و باران‌های بی‌برکت پناهی می‌جویند. انسان‌هایی که حفتگیری می‌کنند، می‌رایند، و کودکان‌شان را در باتلاقی از لجن و مگس‌رها می‌کنند تا اگر نمیرند نسل بی‌سر پناهان را از انقراض‌رهایی بخشند. برآستی کی می‌تواند بگوید انسان‌هایی که فی‌المثل در سان‌ست پارک، در قلب نیویورک ثروتمند از گرسنگی مداوم رنج می‌برند مردم جهان چندم‌اند؟

بحز اینان حدود یک چهارم از جمعیت پنج میلیاردی سیاره ما در نقاطی زندگی می‌کنند که حتی از ابتدایی‌ترین شرایط یک زندگی بخور و نمیر هم محرومند. از ذکر آمارها چشم می‌پوشم و به همین قدر اکتفا می‌کنم که بگویم ما نظام موجود جهان را برای ابداعات هنری و توسعه دانش و پیش‌آدمی انگیزه‌ی سخت نیرومند می‌شناسیم، گرم تنها در جهت امحاء آن؛ یعنی در جهت تنها هدفی که تلاش ادبی و شعری این عصر وحشت و گرسنگی را توجیه می‌کند.

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نمی‌یابد. به عبارت دیگر: مجموعه تلقیات، منشرها، پیوندهای مرئی و نامرئی میان مردمان و بیان عواطف و احساسات و دردهای فردی و گروهی نمی‌تواند آنچنان که شایسته دستاوردهای مادی انسان است برای همگان آگاهی دهنده، غنی، و سرشار از تعهد متقابل باشد. در گردش مهار شده روزگار ما که زمام آن را قدرتمندان اقتصادی، سیاستمداران حرفه‌ئی، فرماندهان نظامی و آدم‌خوران امنیتی به دست دارند تمامی ارزش‌های مادی و تجهیزات و تاسیسات تولیدی و اطلاعاتی و خدماتی‌ئی که آدمیان آفریده‌اند از دسترس انسان‌های تحت سلطه به دور مانده است. ما، در سرزمین‌های عقب‌مانده و کم توسعه آشکارا می‌بینیم که حاصل کار انسان‌ها به صورت سودهای کلان از دسترس آنان خارج می‌شود تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه وسیع‌تر و کارآمدتری فراهم آورد. و بدین

سان، در برابر یکپارچگی فزاینده سرمایه در سطح جهانی، یکپارچگی انسان‌هایی که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی درآستین دارند خنثی می‌شود.

تصور این نکته که مشیتی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به پادشاهی بخشیده آن‌قدرها هم کودکانه‌تر از این تصور نیست که هر کشوری حدآگاهانه مسوول رشد یا واپس‌ماندگی خویش است. - با قبول این حکم از پیش صادر شده، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویر می‌شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز بردارد، بجاید، برود، بیندوزد، صادر کند، بازارها را به هزار مکر و کید بقاید و شعب واحدهای خود را در سراسر جهان برقرار کند. - اگر چنین باشد، جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را بر عهده می‌گیرد که نه جهانشمول است نه لازم‌الاجرا. در آن صورت، دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه‌ی بی‌حی می‌تواند در همین پیام ساده "جهان سوم: جهان ما" نیز مستتر باشد.

باری، جهان عرصه رقابت‌ها هست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف‌ها. رقابت را واحدهای تولیدی و به‌خصوص فراملیتی‌هایی دنبال می‌کنند که هم‌اکنون سقف فروش بیست تا از بیست‌تا‌شان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر می‌رود، یعنی یکمدر برابر درآمد ملی کشور من زامبیا، کشور من شیلی، کشور من بلغارستان، کشور من سنگلادش، و حتی کشور من ایران که، تازه به دلیل منابع سرشار نفت و گازش از داراترین کشورهای جهان سوم به شمار است. رقابت جهانی، به جهان سوم که می‌رسد رقابتی می‌شود سلطه‌جویانه و بهره‌کشانه. هر چند که در ترازوی نامیزان، ارزش‌های مادی به دست آمده از این جهان، از ارزش‌های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد. کشور شیلی به مثابه تولید کننده بخش اعظم مس جهان در سال بیش از یک میلیون تن مس به کشورهای صنعتی - به ویژه ایالات متحد و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر می‌کند و با این حال دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک دهم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحد است. و در حالی که واردات شیلی از این کشورها در همین دهه حاضر با افزایش قیمتی در حدود دو برابر رو به رو بوده که سال به سال هم فزونی می‌گیرد، در بازار مس صادراتی رکود مزکباری حاکم است که به سال ۱۹۷۳ زیر چشم همه ما با توطئه سرمایه‌داری انحصاری جهان و خونتای شیلی به رهبری آی‌تی‌تی - پینوشه برقرار شد. مردم شیلی که با حان و

خون‌شان چرخ‌صنعت عالم را می‌گردانند هر سال به نفع انحصارهای جهانی ارزش بیشتری را از دست می‌دهند. شاخص این معادله مایوس‌کننده ترازوی ابلیس است.

آنچه از منابع کشورهای ما به اصطلاح جهان سوم بیرون می‌رود، آنچه تلاش کارگران مادر واحدهای فراملیتی نصیب آن‌ها می‌کند، آنچه از بازارهای ما به جیب صادر و وارد - کنندگان می‌رود؛ و آنچه از خزانه دولت‌های دست‌نشانده یا ماحراحو با ارتجاعی به کیسه سلاح فروشان بین‌المللی سرازیر می‌شود، همه برای ادامه حیات اقتصادی قدرت‌های موجود اهمیت اکسیژنی دارد. در غرب و شرق می‌گویند: "حای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگ جهانی روی نداده!" - چه وقاحتی! در تمام این مدت جنگ‌های بی‌شکوه بی‌حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توره کرده است. جنگ کشورهای جهان سوم البته که جنگ آن کشورها نیست. آن‌ها جنگ‌شان را به جهان سوم منتقل می‌کنند. کارخانه‌های سلاح‌سازی به برکت چه چیز می‌گردند؟ و مگر جز این است که اگر این جنگ‌ها نباشد می‌باید در این کارخانه‌ها را گل بگیرند؟ عواید جهان سوم چرا باید به حای سرمایه‌گذاری در قلمروهایی که حاصلش رفاه و سربلندی آدمی است صرف خرید وسایل کشتار مستکشان می‌شود که در آینه تصویری دقیقاً مشابه خود ما دارند؟

اما در مقابل سلطه‌جویی غرب صنعتی، اردوگاه جهان دیگر، بلوک شرق پیشرفته هم، حتی اگر بپذیریم که به گونه‌ئی واکنشی به تسلیم تا بین دندان و حضورهای ناموحه و گودتا‌های به ظاهر انقلاب و بهره‌برداری اربابگری دست زده است که حاصل جمع عملکرد جهانی آن برای ما تا به امروز جز یاس حاصلی به بار نیاورده، البته هنوز پیمینی نمی‌توان کرد تحولات ظاهراً "همه حانبه" موسوم به پره‌استرویکای چند سال اخیر این اردوگاه را چه آینده‌ی انتظار می‌کشد و اردوگاه عقب‌ماندگی و گرسنگی را از آن چه نصیبی خواهد بود. حقیقت این است که تا به امروز، علی‌رغم شعارهای انسان‌دوستانه یا تعارفات دیپلماتیک، در هر کجا که دو جهان رقیب توانسته‌اند بهره‌ئی مادی یا سیاسی به دست آرند اول به آن اندیشیده‌اند بعد به چیزهای مستحبی که به ظاهر اخلاقی و انسانی است و گرچه ضرورتش را حتی و خیاتی حلوه داده‌اند آنچه نصیب ما بردگان قرن بیستم کرده‌اند نبات خوبی ارزان بهایی هم نبوده است، و حقیقت بارزتر این که: شکم امروز گرسنگی بانان فردا سیر نمی‌شود.

سرمایه‌ها که روزی در جریان رقابتی خردکننده در کمین دریدن یکدیگر بودند امروز در سطح جهان برادرانه در یکدیگر ادغام می‌شوند و گسترش می‌یابند اما به هر تقدیر، همین که پای ملل تحت سلطه به میان آید، حتی اگر شده به یاری ارتش مزدوران، در این کشورها شکل‌بندی‌های اجتماعی ویژه و فشارهای سیاسی حساب‌شده‌ای پدید می‌آوردند که بیان‌کننده روابطی ناگزیر، یکطرفه، و از بالا به پایین با خود آن قدرت‌ها است. وابستگی حتی به ظاهر دمکراتیکی می‌سازند که اگر هم با بازبودن نسبی دست و پای حاکمیت‌های دست‌نشانده و ارتجاعی و دولت‌های علاقه‌مند به شلتاق و ایجاد تشت و بحران همراه باشد، بازجیزی است سواي آن وابستگی که به دلائل آشکار میان خود آن متروپل‌ها وجود دارد و ما در باشگاه نمایشی‌شان اعضایی بی‌قدر و بی‌گناهیم.

بدین‌سان، ما، بینش‌مان را از فقر و بی‌عدالتی نظام حاکم بر کل جهان هنگامی می‌توانیم ارائه کنیم که اصطلاح "جهان سوم" را درست کنار بگذاریم. نه! چیزی به نام جهان سوم، به معنی جهان محزایی که نتوانسته است گلیمش را از سیلاب به در کشد وجود ندارد. فرهنگ جهانی مجموعه تمامی فرهنگ‌ها است، اما اگر امروز سهم کشورهای موسوم به جهان سوم در این مجموعه کافی نیست یکی به دلیل فقر اقتصادی است، دیگر به این دلیل بسیار ساده که اصولاً "زیر سلطه" سیاسی سرمایه‌های جهانی و فشار حکومت‌های دست‌نشانده آنها، در یک کلام، فقط عناصر ارتجاعی فرهنگ بومی رشد می‌کند. من در این باب به خصوص مثال تاریخی بسیار جالبی دارم: ما با دریغ و تاسفی عمیق شورشی را به خاطر می‌آوریم که به سال ۱۸۵۷ در هند به راه افتاد و حتی ارتش هندی انگلیس (شامل افراد هندو و مسلمان) نیز به آن پیوست و شورش به قیامی مسلحانه مبدل شد اما انگیزه شورش نه استقلال طلبی بود نه بیداد فقر و مرض و گرسنگی، نه چریده شدن هند تا مغز استخوان و نه هیچ معارضه غرورانگیز و انسانی دیگر. قیام مسلحانه‌ای که سه سال تمام کار به دست استعمار انگلیس داد و هند را به خون کشید علتش فقط این وهن غیرقابل تحمل بود که روغن تفنگ‌های انفیلد Enfield ارتش هندی انگلیس با مخلوطی از چربی گاو مقدس هندوها و خوک نجس مسلمان‌ها ساخته شده آسمان را به زمین آورده بود!

دریفا که فقر

چه به آسانی احتضار قضیلت است!

به جای چیزی به نام جهان سوم پاره‌بی از جهان یگانه، ما پدیدار است که نظام نارسا

و سراسر تضاد موجود، بخش کوچکی از آن را در مدار توسعه و وابسته به مراکز تراکم سرمایه قرار می‌دهد و بخش‌هایی از آن را به زباله‌دان جهان پیشرفته مبدل می‌کند و انبوهی از مردم سیاره را در برهوت عقب‌ماندگی به حال خود می‌گذارد.

حتی اگر با توهمی کودکانه افزایش با سوادان را برای توسعه فرهنگ دست کم زمینه‌ی تلقی بتوان کرد بهره‌کشی از انسان چه حایی برای آن باقی می‌گذارد؟ ما برای آن که بیپوده در برهوتی بی‌مخاطب فریاد نکشیده باشیم نیازمند رشد آگاهی‌ها هستیم، گرم کار به جایی رسیده است که دیگر امروز لازمه جنین رشدی تنها در امکانات برنامه‌ریزی شده حاکمیت‌ها است؛ اما آن حاکمیت‌ها که بنا بر خلصت خود فقط می‌کوشند توده‌ها را هر چه ناآگاه‌تر نگه دارند تا بشود با ادعاهای فریبکارانه افسون‌شان کرد، و به ناچار با حساباندن انگ جاسوس اجنبی و خرابکار دست مخالفان بیدار دل خود را کوتاه می‌کنند و اجازه هیچ گونه اظهار نظر معطوف به نقد و تردید را نمی‌دهند چگونه ممکن است به رشد فرصت دهند تا در سایه آزادی، آن هم آزادی لایه‌های متعبد اجتماعی، سر از میان میله‌های سیاه‌چالاش بیرون کشد؟

اگر توسعه دانش و هنر ناقدانه ذهن توده‌ها را از قالب‌های خرافاتی یا محمودهای القابی فکری می‌رهاند و فرهنگ فرزندان را اعتلا می‌بخشد، با حضور چهار چشمی دولت‌هایی که همه مجاهده‌شان در طریق دورنگ داشتن مردم از پی بردن به واقعیات خلاصه می‌شود چه امیدی برای رستگاری باقی می‌ماند؟ دل سپردن به امید تلاش و کوشش دلسوزانه از سوی حکومت‌ها حاصلی جز افزایش فاصله عقب‌ماندگی ندارد.

ولی ناگزیریم با دریغ بسیار این واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار دور باطل ظلم گونه‌ی شده‌ایم. من درست سی و چهار سال پیش از این در شعری نوشته‌ام:

... و مردی که اکنون با دیوارهای اتاقش آوار آخرین را انتظار می‌کشد از پنجره کوتاه کلبه به سپیداری خشک نظر می‌دوزد:

سپیدار خشکی که مرغی سیاه بر آن آشیان کرده است.

و مردی که روز همه روز از پس دریجه‌های حماسه‌اش نگران کوچه بود اکنون با خود می‌گوید:

— اگر سپیدار من بشکفت مرغ سیا پرواز خواهد کرد.

— اگر مرغ سیا بگذرد سپیدار من خواهد شکفت!

می‌خواهم بگویم تا آن زمان که جهل هست فقر نیز هست، و تا فقر بر حاست جهالت نیز باقی است. اما جهالت — چه به معنای خاص باشد چه به معنای ناآگاهی مادرزاد، چه به معنای قرار گرفتن در معرض تحمیق و مغزشویی باشد برای زوربرداشتن داوطلبانه خلق از معبد دانش بشری به شوق بر خاک افتادن در برابر بت‌های عتیق خرافه و هم‌چشمی در تعصبات کورکورانه — بی‌گمان پس از روبیده شدن فقر نیز باقی خواهد ماند... اشاعه دانش و ارتقای فرهنگ برای آزادی بخشیدن به انسان‌ها، دست کم برای ما که علی‌رغم سوز دل‌مان از مصائب بهره‌کشی و ظلم جهانی و علی‌رغم دوری‌مان از امکانات هنوز می‌تواند امیدی باشد به فردایی، خود به قدر سرسختی در برابر نظام موجود ارزشمند است. نمی‌توان برای نجات انسان در انتظار آن روز موعود نشست که انقلاب جهانی همه بنیان‌های بهره‌کشی و تحمیق مردم به خاطر بیماری سلطه‌جویی‌های فردی یا گروهی را از میان برده باشد. اگر به جزم‌اندیشی یا خوشخیالی دچار نیامده باشیم می‌پذیریم که هر مبارزه اجتماعی در راستای یگانگی و رهایی بشری چیزی از یک انقلاب جهانی است که خود تبلور تمامی تلاش‌های طولانی انسان عصر ما خواهد بود.

برای ما روشنفکران این کشورها — که هیچ چیز برای خود نمی‌خواهیم — حتی فرصت ایجاد دیالوگی با لایه‌های توده باقی نگذاشته اند. دولت‌ها مان را عوامل دست‌نشانده و دشمنان سلامت فکری توده‌های مردم می‌خوانند، و در حالی که می‌کوشند توده‌های پشت دیوار نگه داشته شده ما را از خاطر ببرند بی‌اترها چشم به ما دوخته‌اند. و ما نه می‌توانیم و نه مجازیم و نه موثر می‌دانیم که بدون یاری‌های بنیانی و دگرگون شدن سامان و ساختار زندگی مردم حضور خود را با بهره‌جویی از سمبولیسمی معماگونه اعلام کنیم و دل توده‌ها را با ارائه آثاری فاقد صراحت خوش داریم.

من به معجزه در آن مفهوم که اهل ایمان معتقدند اعتقادی ندارم؛ اما باکم نیست که این جا در حضور شما همدردان جهانی مشکل‌مان را با این عبارت غم‌انگیز بیان کنم که: روشنفکر جهان سوم باید معجزه‌ی صورت دهد و در کوه غیرممکن‌ها تونلی بزند.

متشکرم.